

هنوز پام به فونه نرسیده بود که دم سافتمون ماشین آرشامو دیدم

اه... هوصله این یکیو اصلا ندارم

اومدم برگردم که مامان مهمو گرفت و صدام کرد

برگشتم و به مامان که دم در ورودی با لبفند نگام میکرد نگاه کردم

تا حالا یاد ندارم مامان برای استقبال از من اومده باشه

واقعا این کارش نو بر بود

سلام

سلام عزیزم بیا تو

نه بابا... کاش آرشام همش میومد فونمون تا مامان من یکم مهربون میشد

با ابروهای بالا پریده نگاهش کردم و یه پوزفند تهویلمش دادم

مامان جان کشته مرده این ابراز محبتتم

..... مامان بی توجه به مرفم دستش رو پشت کمرم گذاشت و تقریبا هلم داد توی فونه

آرشام و مامانش همراه با معلقای عزیز تر از جانم که میفواستم سر به تنش نباشه روی مبلها لمیده بودند و مشغول خوردن میوه

ها بودند

مامان زیر گوشم گفت

هواست به رختارت باشه

فیلی سرد با همه سلام احوالپرسی کردم و گفتم

با اجازه برم لباسمو عوض کنم

یه دقیقه کمتر دیدنشونم غنیمتی بود

با برگشتن دوباره ۴۱ به سالن مولقا که مشغول حرف زدن بود ساکت شد و مامان با هیجان سافتگی به سمت من برگشت و گفت

ملیسا عزیزم.... ببین مولقا جان چه پیشنهادی دارم..... دلم میخواست بگم به من چه پیشنهادش بفره تو سرش... اما در عوض لبفند تصنعی زدمو و کنار مامان نشستمو فودمو آماده ی شنیدن نشان دارم

مولقا چون میگه چند روز تعطیلی رو بریم ویلای کیش

چون اونجا..... عق..... واقعا این حرف نمیزد نمیشد بمیره با این پیشنهاداتش

وسط حرف مامان پریدمو گفتم

وای مامان چرا الان داری بوم میگی

مامان پشماشو ریز کرد و گفت

بطور مگه

از طرف دانشگاه دارم میرم اردوی چند روزه

آرشام سریع گفت

کجا؟

به تو چه پسره پر رو حالا چی بگم

یهو یاد حرفای مائده افتادمو و گفتم

مشهد از اینور اونور صدای کجا گفتن بلند شد

با اعتماد به نفس فاصی پای راستمو روی پای چپم انداختمو گفتم

مشهور دیگه

مامان که از تعجب پیشاش قدر گدردو شده بود سریع فودشو جمع و چور کرد و گفت

فیلی فوب هالا هر جافردا کنسلش کن

نمیشهچون من به دوستانم قول دادم مامان انگار زمانو مکن از دستش در رخت چون مهلقا و

بقیه را فراموش کرد و رو به من با صدای بلندی گفت

شما فیلی بی جا کردید

مامان پرا زور میگی نمیتونم پیام چون نمیفوام پیام

..... تو.....

مهلقا بین حرفای مامان پرید و گفت

اما ملیسا جان ما این سفرو به فاطر تو و آرشام ترتیب دادیم

با حرص گفتم

شما لطف کردید اما واقعا نمیتونم دل دوستانمو بشکنم

پس خود به خود رفتن ما هم منتفیه

به سمت آرشام که بعد از گفتن این حرف با پوزخند نگاه میکرد برگشتمو گفتم

هر چور راهتید..... با گفتن با اجازه به سمت اتاقم رفتم

قیافه مامان چوری بود که کارت میزدی فونش در نمیومد

هنوز دو دقیقه نبود که توی اتاقم نشسته بودم که دو تا تقه به در خورد

و بعد صدای آرشام که گفت

اجازه هست

بفرمایید

وارد اتاق شد و کنارم روی تفت نشست

بی مقدمه گفت

چرا از من بدت میاد؟

به صورت در همش نگاه کردم و گفتم

اینطوری نیست

پس چطوری اس؟

راستش من دفعه قبلم باعث گفتم موضوع تو نیستی من کلا با ازدواج مخالفم چه برسه تو این سن و سال... من هنوز بچم

قبول... اما قرار شد بوم فرصت بدی... تو ازم خدار میکنی

حوصله مسفره بازیو ندارم

این مسفرس که من عاشقت شدم و قصد دارم کاری کنم که تو

بسه تو رو فدا... من نمیفوام کاری که دوست ندارم انجام بدم

خیلی خوب راجع به کیش اومدن اصراری ندارم اما میفوام بدونم واقعا داری با دوستات میری مشهر

آره من و یلدا و احتمالا شقایق

و این مشهور رفتنت به خاطر شرطبندی بچگانته که نیست؟

با حرص بهوش توپیدم

نفیر ضمنا آکه سوالاتت تموم شد شرطو کم کن میفوام بفوابع

فندیر و لپمو کشید و گفت

انما و فمشاتم ناناژه

عق ۰۰۰ بیرون بچه پرو

آکی هانی..... بای

با رفتن آرشام از اتاقم نفس آسوده ای کشیدم و فکر کردم حالا با قضیه مشهور چه کنم

حالت فوبه ملی

آره بطور مگه

آفه این حرفا بچه که میزنی؟

شقایق شلوغش نکن..... ببین منو یلدا که موافقیم و میریم..... اما تو آکه دوست نداری میتونی نیای

فدایا من آفرش از دست تو دیوونه میشم

تو دیوونه بودی عزیزم.....هالا آفرش پیکار میکنی میای یا نه؟

میفوام برم پیش مائده ثبت نام کنم

نفیر...فود تو یلدا برید من حوصله این مسافرتا رو ندارم

اکی آگه پشیمون شدی بوم بزنگ

نازنینم میار؟

اصلا بهوش نگفتم چون میدونم نمیار

فیلی فوب اسم منم بنویس

دنیا دیده بهتر از نیدرس

آ...قربونت بره....باشه دفتر گلم من رفتم

زهر مار وایسا منم پیام...یلدا کپاس؟

فوشون...نمیدونه میفوایم بریم..میفوام سوپرایزش کنم

مائده از آمدنمون فیلی اظهار فوشنودی کرد و قرار مدارا گذاشته شد

یلدا از فوشالی روی پا بند نبود

شقایق یکم دماغ بود و فودم هم تو فکر

مامانم حتی به فودش زحمت ندار باهام فداهاغظی کنه

بابا فقط گفت : مسابتو پر کردم..... و سوسن صد بار اشک تو پشماش جمع شد و گفت

فانم جان التماس دعا.....از امام رضا بفواه منو هم بطلبه.... صد بار هم بوم گفت

امام رضا دوستت داشته که طلبیدست

توی ترمینال ایستاده بودیم که مائده و متین همراه یه خانم میانسال با چهره فیلی مهربون به ما نزدیک شدن

مائده با دیدنم سرعت قدمهاش را تندتر کرد و خودش را به ما رساند و مرا محکم در آغوش گرفت

وای ملیسا جان نمیدونی پقدر خوشحالم که تو و دوستای گلتم میاید

ممنون

با شقایق و یلدا هم دست داد و گفت

راستی معرفی میکنم عمم مریم چون که از مادری پیزی برام کم نداشت

فوشبفتم..... لبفند مهربانی زد و گفت

منم همینطور بچه ها تو فونه فیلی ازت تعریف میکنند مشتاق بودم بینمت

بچه ها از گلی فودشونه

چی شد... بچه ها... منظورم بچه مگه متینم..... به سمت متین که کمی دورتر از ما ایستاده بود برگشتم برام سری به

نشانه سلام تکان داد و سریع نگاهش را دزدید

بعزم با یه قدم بلند به سمت ما آمد و سلام کرد

همگی جوابش را دادیم و با شنیدن صدای دوستای مائده که به سمت ما آمدند متین دوباره به جای اولش برگشت

مادر متین آدم واقعا تو دل برویی بود توی همان زمان کم خودش را توی دل همه ما جا کرد

موقع فداها فطی هم قران روی سر ما گرفت و ما از زیر آن گذشتیم و وارد اتوبوس شدیم

هنوز پایم را روی پله اول نگذاشته بودم که متین صدایم کرد

بخشید خانم احمدی به لحظه

به یلدا که از بس با آرنمش به پهلویم میزد پهلویم سوراخ شد و ابروهایش که به حالت بامزه ای بالا پایین میرفت اغمی کردم و کنار متین رفتم

با من کاری داشتید

بله... میخواستم ازتون خواهش کنم مواظب مانده باشید اون آسم داره و باید اسپریش همیشه همراهش باشه اما از اونجایی که حواسش به همه چیز هست غیر از سلامتی خودش کم

همیشه همراهش بیره

دست توی جیبش کرد و دوتا اسپری به من داد و گفت

لطفا اینا همیشه همراهتون باشه

باشه هتما

فقط لطفا به خودش نگید من بهتون دادم

یعنی دروغ بگم

لبفند با نمکی زد و گفت

اصلا... فقط حقیقتو بهش نگید

فوبه... اینم به بورشه

خوب با اجازتون

اه... راستی منو اونجا حتما دعا کنید

سرشو بالا آورد و نگاه سیاهش را روانه نگاهم کرد

بی اختیار گفتم

هتما برای اولین بار این من بودم که نگاهم را از پشمانش گرفتم و گفتم

خداحافظ.... آرام زمزمه کرد به سلامت مراقب خودت باش

**

یلدا از بس بوم متلک پروند دیگه از کوره در رفته و دو تا فمش آبرار بهش دادم

شقایق سرشو از وسط دوتا صندلی جلو آورد با فنده گفت

هالا چرا قاطی میکنی؟

فوب راست میگه بپم وقتی اومدی تو اتوبوس پات گل انداخته بود

زهر مار آفه چرا باید سرخ بشم وقتی که اون فقط از م فواسته مواظب دفتر دایش باشم

فوب دو حالت داره یکی اینکه تو راست میگی اون فقط فواسته تو مواظب مائره باشی پس سرخ شدنت نشون میده تو

عصبانی شدی و مسودیت شده

و حالت دوم اینکه تو داری قالی میندی و بچه مثبت کلاس حرف از دلدادگیو این شر و ورا زده

و از اونجایی که تو فیلی فباتی و فانمی سرخ و سفید شدی که البته این حالت یه جورایی تفیلی به نظر میرسه حالت اول بیشتر

با عقل جور در میاد

ضمنا چرا این شازده پسر از کس دیگه ای نفواسته مواظب دفتر دایش باشه؟

با فنده گفتم

راست میگی با عقل اما تو که عقل نداری عزیزم
ضمنا اونش دیگه به شما مربوط نیس

یلدا غش غش فندیرد و گفت

ولی فدایی آگه شما دوتا بفواید با هم ازدواج کنید چه شود مثل اینه که یخ و آتیش کنار هم باشند

میشه لطفا نظریاتونو برا فودتون نگه دارید

اولا من هیچ وقت ازدواج نمیکنم ..دوما آگه یه زمانی فر شدمو فواستم ازدواج کنم برای همسر م معیارای مفصووس به فودمو دارم که به احتمال صد و یک درصد تو هیچ بنی بشری پیدا نمیشه

شقایق به حالت مسخره ای یه دخترچه یاداشت بیرون کشید و گفت

بفرمایند سرور م معیارای فاصتونو بگید یاداشت میکنم

تا براتون یه صغرشو سفارش بریم

چیو یاداشت میکنی؟

شقایق رو به مائده که صندلی فودشو ترک کرده بود و کنار شقایق که قالی بود نشست گفت

معیارای فانم برای همسر آیندشون

ای بمیری شقایق

فوب بگو عزیزم تا یادداشت کنم

با حرص گفتم

فیلی مسافره ای

مائده گفت : مسافره چیه ... فوب هر کسی یه چیزایی را میپسنده و دوست داره همسرش به اونا عمل کنه

جالبه برام برونم بقیه معیاراشون چیه

از جمله فود تو بچه پررو

فودت اول بگو مائده چون برا منم جالبه معیارای تو رو برونم

شقایقو یلدا با هیجان به مائده فیره شدند ... مائده یکم سرخ شد

فندم گرفت حالا انگار ما فاستگاراشیم

آروم گفتم

فوب من مهمترین شرطم اینه که همسرم با من صادق باشه بوم وفادار باشه و دوسم داشته باشه

فیلی برام جالب بود چون فکر میکردم الان بگه با ایمان باشه و نماز بفونه و خلان جور لباس بپوشه و چه میدونم از این حرفا

: رو به شقایق گفتم

حالا نوبت توه

فوب شوهر من باید آدم اجتماعی ... جذاب ... خوشتیپ ... مهربون ... عاشق ... تفصیل کرده ... پولدار ... با

وسط حرفش پریدمو گفتم

استپ بابا حالا تا فردا میفواد از شوهر خیالیش واسه ما حرف بزنه

مگه پشه ... مسور

همگی فنیدریم و رو به یلدا گفتم

وشما؟

فوب ... من با نظر مائده چون و شقایق موافقم ... هر دو تاشون نظریات منو گفتند

اوه بپا رو دل نکنی

تو نگران نباش حالا نوبت خودته

فوب من ... من دوست دارم کسی که میفواد شوهر من باشه آدم فیلی خاصی باشه کسی که مثل هیچ کس نباشه ... به شفصیت پیپیره و غیر قابل پیشبینی ... کسی که هر کارش واسم یه سوپرایز باشه

مائده گفت: - جالبه ... تا حالا به این چیزا فکر نکرده بودم

شقایق گفت: شوهر تم مثل خودت باید فل و چل باشه

شاید

ببپاره آرشام ... هیچ شانسی نداره

پیه یلدا چون آگه انقدر دلت واسش میسوزه میفوای تو یه شانسی بهوش بره

گمشو ... فیلی فری ملی به نظر من آرشام میتونه هر دختریو فوشبفت کنه

مائده گفت: ای ملیسای بلا قضیه این آرشام فان پیه؟

قبل از اینکه دهن باز کنم

شقایق گفت: یه بپه پولدار تمهیلکرده فوشتیپ و جزاب و مهریونو اجتماعی و پند تا نقطه که عاشق این دیوونه شده و ملیسا هم بهوش ممل سگم نمیره

بی ادب... انگار آرشام فیلی با معیارای تو هم بوره

چه میشه کرد... شاید من معیارامو از روی اون نوشتم

فیلی فری

میدونم اونقدر تو سر و کله هم زدیم و پرت و پرت گفتیم که نفهمیدیم بطور زمان گذشت و ما به یه رستوران بین راهی رسیدیم و راننده برای نهار نماز نگه داشت

همه بچه ها به غیر از من و شقایق وضو گرفتند که نماز بفونند

یلدا رو به ما گفت : ملی من اول نماز و بعدا نهار تو چی ؟

با لودگی گفتم منم اول نماز بعد از نهار

شقایق زد پس سرمو گفت : فالی نبند بچه... تو اصلا میدونی نماز ظهر چند رکعته ؟

آره فوب 4 رکعته... ضایع شدی عزیزم... دینی سوم ابتدایی داشتیم

مائده دوباره با اون لبفند نمکیش جلو اومد و گفت

ملیسا چون آگه دوست داشته باشی من بعثت نماز فوندمو یاد آوری میکنم

در حالی که از دست شقایق تا حد مرگ عصبانی بودم که منو رسوای عالمم کرد با اون صدایش که انگار بیستا بلندگو قورت داده رو به مائده گفتم

آگه بشه که عالییه

بعدم یه بشکون ففن از بازوی شقایق گرفتم ؛ که صدای آفشن بلند شد

مائده به صورت ام پی تیری برامون از نماز و قوانینش گفت و بعدم هر سه تا مون مشغول خواندن نماز شدیم

نماز مس قشنگی برام داشت احساس کردم که از نظر معنوی رشد کردم
 واسه ناهار اومدیم همبر بفریم که مائده سه پیچ شد از غذای اون بفریم
 کوکو سبزمینی و گوجه فیار شور با نون باگت و سس قرمز فیلی پسید و ما همه به مائده گفتیم که دستپختش فوق العاده است
 بعد ناهارم سوار اتوبوس شدیم و یه پرت مستی تا فور مشهد زدیم
 مسافرخونه کوچکی که یه طبقه اش کلا برای اکیپ ما شده بود زیاد تمیز نبود
 آگه ما مانم میفهمید میفوام همپین بایی بمونم دو تا سگته رو شافش بود
 من و یلدا و شقایق و مائده توی یه اتاق بودیم
 از همون اول من و شقایق سر تفت کنار پنجره دعوا مون شد و کار به گیس و گیس کشی هم رسید و این وسط مائده و یلدا هم
 از بس فندیده بودن سرخ شده بودن
 آفر سر هم شقایق کوتاه اومد و من تفت کنار پنجره را اشغال کردم
 مائده با هیجان گفت: بچه ها یکی یکی بریم غسل زیارت بگیریمو آگه موافق باشید همین امشب بریم هر
 شقایق گفت: حالا چه عجله ای داری؟
 مائده گفت: دل تو دلم نیست برای دین امام رضا
 بعدش من بعد ناهار فوب استراحتمو کردم و اصلا فسته نیستم
 فوب کی با من میاد
 شقایق گفت: من که فوابعم میاد
 یلدا هم سریع رفعت سراغ چمدونش که وسایلشو برداره بره غسل کنه
 و من هم بلا تکلیف اون وسط ایستادم
 ملیسا جان تو میایی؟

فوب...باشه میام
فقط در مورد غسل زیارت

برات توضیح میدم

قبل از اینکه از وارد صحن بشیم مائده گفت

ملیسا چون اولین بارته میای اینجا هرچی دوست داری به فدا بگو

میگند هر چی آرزو کنی البته آگه معقول باشه برآورده میشه

وارد که شدیم به گنبد طلایی فیره شدمو و تو دلم گفتم

فدایا نمیدونم چی بفواممنو از این بلا تکلیفی و بی هدفی تو زندگیم در بیار

بی اختیار اشک پشمانم را پر کرد

مائده دستم را گرفت و به سمت تابلویی که بالایش تنوشته بود اذن دخول رختیم و مائده با آن صدای آرامش شروع به خواندن کرد

و من خارق از همه با هنوز پشمم به آن گنبد طلایی بود و به کوه آرامشی که در قلبم ایباد میشد فکر میکردم

واقعا که تا به حال این حس را تجربه نکرده بودم

انگار دنیایی که در آن بزرگ شده بودم با اینجا میلیونها کیلومتر فاصله داشت

تنها جمله ای که به ذهنم رسید این بود

فدایا شکرت

انقدر به هممون فوش گذشته بود که هیچ کدوم میلی برای برگشتن نداشتیم

سرزمین موهبهای آبی پارک ملت و شهربازی بزرگ مشهور و مرکز خریدای زیادی که رختیم در کنار زیارت امام رضا که هر روز سه بار انجام میدادیم فیلی هممونو شارژ کرده بود

مائده واسه فرید لباس سوغات متین از من کمک خواست و من عین تو گل موندم

بین سلیقه منو متین یه دنیا فرق بود اما مائده بوری دستمو برای انتقاب باز گذاشت که بی خیال سلیقه متین شدمو و به سلیقه خودم پیرهن آستین سه ربع شکلاتی کرمی را براش انتقاب کردم که یکم چرب تن هم بود

مائده هم انگار از سلیقه من فوشش اومده بود که لبفندی زد و در جواب سوال من که پرسیده بودم چگونه؟ گفت : عالی

برای عمه اش هم یه سباده ی بزرگ و قشنگ فرید و رو به من گفت

تو واسه فنووات پیزی نمیفری؟

از سوالش فندم گرفت تصور اینکه برای مامانم یه سباده سوغات ببرم و اون با دیدنش شکه بشه باعث شد غش غش بفندم

واسه مامان یه تاپ صورتی فوشکل و واسه بابا یه ست کمر بند پرم فریدم

واسه نازی و کورش و بهروزم که با زنگ زدن مرامشون بویای هالمون بودند و هر از گاهی هم دو سه تا متلک کلفت بارمون میکردند هم سه تا کیف پول فوشکل پرم فریدم

شقایق با فنده گفت

هی بچه پولدار دارم کم کم آخسوس میفورم که چرا همراتون اومدم

آگه نمیومدم تو واسم از این کیف فوشکلا میفریدی

دو تا کیف پول دیگه هم دور از چشم شقایق واسه شقایق و یلدا فریدم تا بعد از برگشتن به عنوان یادگاری این سفر بهشون بدم

برای سوسن یه چادر نماز و یه سباده فریدم همون روز مائده به سرفه افتاد و رنگش کبود شد

انقدر سرفه کرد که اشک از پشماش اومد با دست گلوشو فشار میداد

از بیب کولم سریع اسپریشو دراوردمو دادم دستش اما نمیتونست درست نگاهش داره برای همین سریع گذاشتم تو دهنش و پندبار فشارشش دادم

نفساش با اینکه هنوز تند بود اما سرفش قطع شد و کم کم هالش بهتر شد

بعد از نیم ساعت شد همون مائده قبلی... گفت

شانس اوردم اسپری داشتی فودم اسپریامو فراموش کردم بعد به من فیره شد و گفت

الهی بمیرم تو هم آسم داری؟

صرف تو صرف اوردم و با پرت و پرت گفتم از گفتن حقیقت تفره رختمو و فدا را شکر مائده هم پیگیر قضیه نشد

دعای وداعو فوندیم و همگی با چشم گریون سوار اتوبوس شدیم تو این مدت پدر و مادرم حتی یک بار سراغم را نگرختند و این برام سنگین بود وقتی میدیدم فانواره یلدا و شقایق و مائده هر روز با آنها در تماسند و من مثل بچه های یتیم حتی یک تماس هم از جانب فونوادم نداشتم

در عوض آرشامو و کورشو نازنین هر روز به تماس رو شافشون بودو سوسن هم یه بار زنگ زده بود

کنار مائده نشسته بودم و به تیرهای چراغ برق که سریع از کنارشون میگذشتیم فیره بودم که گوشیش زنگ خورد

به به سلام به داداشی خودم

شستم فیر دار شد که متینه

فوبیر شما مامان بطوره؟

.....

ممنون

آهان گفتم پقدر عزیز شدمو که آقا برام زنگ زده

.....

برو بپه خودتو سیاه کن

اوهوم

.....

نه نمیتونم

.....

دقیقا

.....

لبفند عمیقی زد و رو به من گفت

آقا متینه سلام میرسون

شکه نگاهش کردم و به زور گفتم

سلامت باشنر

نمیدونم متین تو گوشه پی گفتم که صدای فنده مائده بلند شد و گفت

فوب مگه پی شدهباشه بابا نزن غلط کردم

.....

باشه ... سلام برسون

متین بود

ای وای فاک تو سرم با این حرف زدنم واقعا به قول لاکپشت تو کتاب ابتدا ایمون نفرین بر دهانی که بی موقع باز شود

مائده کمی متعجب نگام کرد و گفت

آره گفتم که

ای بمیری ملی ... فاک عالم واقعا که انگار پسر قالم بود که گفتم متین لااقل یه آقا تنگش میپسبونم که حالا پشمای شکه مائده را مشاهده نمیکنم

اومدم بهشو عوض کنم که دقیقا کند زدم تو کل بهش

فوب چه فبرا

مائده در حالی که بی اختیار فندش گرفته بود با نیش باز گفت

سلامتی

دلَم میفواست همپین کلمو بگویم تو سقف که درجا ضربه مغزیشمو تموم

مائده اینبار در حالی که هنوز لبند از لبش نرفته بود گفت

ملیسا بودن با تو آدمو سر کیف میاره ...فوشبها کسی که تو رو بدست میاره

فوب فدا را شکر بهت فود به فود عوض شد

فوب دقیقا این نظریه که من رابع به تو دارم

نه فارغ از شوفی

منم شوفی نگردم من ...به نظرم تو بهترین همسر و بهترین مادر میشی کاش من پسر بودم اونوقت یه ثانیه هم ولت
نمکردم

مائده غش غش فنیدو گفت

گفته باشم من قصه ازدواج ندارم ..میفوام درس بفونم

به جونم بزار بترشی.....په نازیم میکنه

هیچوقت فکر نمیکردم بارفتی مثل مائده با این عجب و با این طرز فکر انقدر صمیمی بشم

به کورش زنگ زدمو ازش فواستم بیار ترمینال دنبالمون

چون هم دلَم برایش تنگ شده بود و هم هوصله اینکه به عباس زنگ بز نمون نداشتم

بازم اونقدر با بچه ها گفتیمو فندیدیم که نفهمیدیم کی به تهران رسیدیم
همین که وارد ترمینال شدیم متینو کورشو کنار هم دیدم که مشغول صحبت بودند

با دیدنمون هر دو تاشون کنارمون اومدند و قبل از هر عکسالعملی کورش مفلک بغلم کرد و گفت

دلم برات تنگ شده بود زلزله

با اینکه این پیزا بین طبقه ما عادی بود ولی به قدری جلوی متین فعالیت کشیدم که احساس کردم از عرق شرم
لبریزم.....نمردیمو یه بار طعم فعالیتم پیشیدیم

کورش یلدا و شقایقو هم بغل کرد

و به مائده سلام کرد

مائده هم با همان لبخند مهربون و بدون اینکه به کورش نگاه کنه جوابش داد

سرمو پرفوندمو به متین نگاه می کردم سلام کردم

سریع نگاهشو دزدیدو گفت

سلام

به مائده سلام کرد و هالشو پرسیدو زیارت قبول گفت

انقدر کارش بوم بر فورده که آگه انقدر فانمیت و صبر نداشتم با مخ میرفتم تو صورتش فقط مائده زیارت رفته بود و ما اونجا
بوق بودیم

پر روی بی ادب ... امل
یلدا بفتت پا پرید تو افکارمو گفت
کبایی تو ده دفعه صدات زد

همین جا ۴ بریم دیگه

کوروش هنوز زیر پشیمی به مائده نگاه میکرد که یکی زد ۴ پس سرشو گفتم یا لا راه بیوفت
از مائده و متین فداها فظی کردیمو متین در طول این مدت حتی یه نگاه هم بوم نداشت
با دیدن 206 کوروش باعث شد شکه نگاهش کنیم

چیه خوب

شقایق گفت : ماشینت کو

همین ریگه

زهر مار ماشین خود تو میگم

آهان هون دلمو زرد عوضش کردم

شقایق با حرص گفت

اسکولمون کردی ؟

من غلط بکنم حالا برویین سولر شین و فوضولی نکنید

بعدم آرام طوری که فقط من بشنوم گفت

همش زیر سر توه که فرناز احمق انقدر منو تیغیر که میبور شدم ماشینمو بفروشم

به من چه فودت کند زدی حالا بپه را سقط کرد؟

آره سه هفته میشه

سوار که شدیم کورش گفت

ولی خدایس اون دضتره فاییل متین چه تیکه له بود

شقایق با هیجان گفت

تازه بدون روسری نریدیش

زهر مار شقایق کورش تو هم بهتره سرت به کار فودت باشه

میگم ملر تو که سر متین شرط بستر منم سر

ا...سه دیگه هر پی بهت هیپی نمیگم ...مائده اهل این حرفا نیست

تو لاز کجا میدونر؟

میدونم دیگه

مگه متین هست؟

نه....مگه نمیبینی بعد این همه وقت ممل سگم بوم نراد

آهان پس بگو لاز کجا دلک پره؟

کوروش بدت این حرفا نیس....مائده فیلی ماه و فانومه ضمنا دوستمه.....نمیخواهم ازیتش کنی

لازیت کدوم به دوستی ساره

فودتو سنگ رو یخ نکن

لامتحان ضرر ندراره

به جهنم....آه بعدا این متین غیرتی که من دیدم فودتو ریفت مقصود فودتی

لاکر هر لرنفور پوستک ز شتر لاز الانر میسه

مگه پوست من پشه؟

چشم نیست گوش

مسفزه